

مجله

# واشکد و ادبیات

شماره ۳ سال هشتم

۱۳۴۰

فروردین ماه

از خزاین ترکیه

بقلم آقای مجتبی مینوی

استاد کرسی تاریخ

- ۳ -

اصطلاح کتابخانه معنای تامی و تمامی ندارد مگر اینکه ما بران جامه معنای وسیع و شاملی را پیوشانیم که کتابداران ترقی خواه اروپائی و امریکائی معاصر ما امروز از آن می فهمند، یعنی مجموعه ای از کتب که مفید و مؤثر نموده باشندش. مفهوم اگر این باشد دیگر هر مجموعه کتبی را، عدد و مقدار آن هر چه باشد گوئیم، کتابخانه حقیقی نمی توان دانست. کتبی که کمابیش کاملاً مورد استفاده نباشد، تحت نظم و ترتیبی معین و معقول آنها را نیاراسته باشند، فهرست حاوی اوصاف و خصوصیات آنها ننوشته و در دسترس طالبین نگذاشته باشند، و شخص یا اشخاصی که مأمور حفظ و صیانت آنها هستند از طریق رهبری و رهنمائی خویش آن کتب را جاندار و فایده بخش ننمایند، انبار کتابی مرده است.

کتابخانه باید کار گاه باشد، آزمایشگاه عقلانی و معنوی باشد، دستگاه خدمت اجتماعی باشد، مرکز فرهنگی شهر باشد.

عبارتی را که خواندید ده‌پانزده سال پیش ازین از کتابی بزبان انگلیسی نقل کرده بودم که یادم نیست چه بود، و درین روزها در میان یادداشتهای خویش یافتم. درینج آمدم که مضمون آن بر هموطنان من مجهول بماند، آنرا دیباچه سومین بخش این سلسله مقالات کردم. دوش آمد فیل ما را بازهندستان بیاد. اگر مفهوم صحیح کتابخانه آن باشد که گذشت میتوانم گفت که در مشرق کتابخانه نداریم. اما بحث در این معنی اینجا نباید کرد، فقط بمثالی اکتفا می‌کنم: نزدیک بوقتصد مجموع و کتاب خطی از نسخه‌های ترکیه توسط این بنده برای دانشگاه طهران، و مقداری بدلات بنده برای کتابخانه ملی ایران عکس گرفته شد، و برادران ترکها در این راه یاری کردند امروز مقداری از آن کتابها طبع و نشر شده است. يك نفر از استادان عالی‌قدر و دنیاشناس ترکیه آقای پروفیسور زکی ولیدی طغان سه سال پیش ازین بدعوت دانشگاه طهران برای کنگرهای بین‌المللی بطهران آمده بودند و در کتابخانه‌ای که مالک نیکو نفس آن اعلام داشته است که آن کتب وقف و مال عموم است بکتابی تاریخی برخوردند که از هشت صفحه آن عکسی طلب کردند، و تقاضائی مشعر بر این طلب توسط دانشگاه طهران فرستادند. بعد از سه ماه نامه‌ای رسمی و نمره‌دار از ریاست بزرگوار دانشگاه بایشان رسید حاکی از اینکه مدیر کتابخانه اجازه نداد از این هشت صفحه عکس گرفته شود.

از کتاب تاریخ دیگری در همان کتابخانه يك تن از استادان آلمانی چهار سال است فیلمی میخواند و آقای مدیر باین بهانه که میخوانم آنرا طبع کنم فیلم نمیدهد. مالک کتاب (بفرض اینکه ملك شخصی باشد) مالک جلد و کاغذ آنست نه مالک مطلب آن. مؤلف کتاب را برای آن نوشته است که دیگران بخوانند و اخلاف از گفته و نوشته اسلاف مطلع گردند، و برای آن نوشته است که در محله کاغذ فروشان محبوس بماند و بیوسد. کتابخانه‌ای که از مندرجات نسخه‌های محفوظ در آن طالبین استفاده نتوانند کرد با انبوهی خشت و سنگ تفاوت ندارد.

کتاب تا چاپ نشده باشد در خطر تلف و تباهی و نابودی است و بقول جناب آقای تقی زاده الکتابه و التجلید و الطبع و النشر حافظ آنست .

در کتابخانه‌های دنیا سعی می‌کنند از کتابهایی که نسخه‌های آن کمیابست و لو کتاب چاپی نادر عکس و فیلم تهیه کنند و در دسترس اهل طلب بگذارند . قطعاً خبری از جریده‌ای صدیق بزرگوارم آقای جمال زاده بریده بینده فرستادند منتهی از اینکه ششصد هزار نسخه خطی موجود در کتابخانه واتیکان را اکنون تمام و کمال بروی فیلم آورده‌اند . این کار چهار سال طول کشید و مستلزم استعمال یک میلیون متر میکروفیلم بود ، و آنچه گرفته شده است در کتابخانه پی دو از دهم گذاشته شده است . مخارج انجام دادن این طرح را شوایه‌های کمب دادند بدو منظور ؛ یکی اینکه بدانند چو بیان آمریکائی کمک بشود ، دیگر اینکه اسناد تاریخی واتیکان که از برای تاریخ عالم غربی فایده‌اش بیرون از حدّ تقدیر ، و تلف گشتنش بلائی غیر قابل جبران است محفوظ بماند . موادّ و مصالحی که برای این کار لازم بود از ایالات متّحده آمریکا فرستاده شد ، و بعلمت اینکه بعضی از اوراق ترد و شکننده شده بود و بمجرّدی که بآن دست میزدند ممکن بود خرد و ریز شود در عکس گرفتن مشکلات بی حدّ موجود بود . نسخی که عکسشان را گرفته‌اند بتمام رشته‌های علوم قدیم و جدید ارتباط دارد ، از آن جمله مثلاً فلسفه و الهیات و نوشته‌های قدمای یونانی و لاتینی و تقبّعات تاریخی در باره نواحی آسیائی را دربر می‌گیرد ، و بالسنه متعدّد تحریر شده است مثل یونانی و لاتینی و سریانی و قبطی و عبری و ارمنی و صقلابی و حتی السنه اسکاتلندی و ایراندی .

ماکاری باین بزرگی و سنگینی درپیش نداریم . تهیّه فیلم و عکس از عموم نسخ خطی فارسی و مقداری از نسخ عربی و ترکی ( فعلاً بزبانهای دیگر نپردازیم ) اگر بود چه و پشت کار و مردان کاری و دانا داشته باشیم باندک زمانی میسر خواهد شد . ولی بعد از اینکه فیلمها و عکسها در کتابخانه‌ای جمع شد فهرستی از آنها منتشر باید کرد و بهر شخص و مؤسسه‌ای که بخواهد بخرج خود آنان نسخه باید داد و تشویق باید کرد که آن کتب را مطالعه نمایند و مقابلو تصحیح کنند و منتشر سازند ، و از انحصار اشخاص بخیل و منّاع للخیر معتدّ ائیم بیرون آورند .

هر کس که از نشر کتابی مانع شود مرتکب قتل مؤلف آن شده است و بنگلیه نسلها و اجیال بشر از امروز تا آخر دنیا زبانی جبران ناپذیر وارد آورده است .  
 فهرستی از فیلمها و عکسهائی که بمباشرت و وساطت و دلالت بنده برای دانشگاه تهران و کتابخانه ملی فراهم آمده است نشر کردن کارچندان مشکلی نیست . آنجا که یکی دو کتاب در مجلدی است غالباً پنج شش سطر معرفی کردن آنها ممکن است و امیدوارم که متصدیان کتابخانه مرکزی دانشگاه کار خود را بزودی انجام دهند .  
 بنده یادداشت‌هایی از روی اصول آن نسخ برداشته‌ام که شاید ممد کار کتابداران بشود . ولی در این سلسله مقالات بیشتر بمعرفی بعضی از مجموعه‌ها می‌پردازم . مرادم کتبی است که در آنها از سه و چهار گرفته گاهی تا صد و هشتاد و دو است کتاب و رساله جمع آمده است ، و بسیاری از این کتب و رسائل تا کنون مجهول و نایاب بوده است و گاهی تعیین مؤلف و زمان تحریر و انشای آنها مستلزم تتبع و پی‌جوئی و کار بسیار است . در تریکته از این قبیل مجامیع فراوانست ، و نوع خاصی در قونیه در کتابخانه یوسف آغا موجود است که بمعرفی جدا گانه می‌ارزد .

در مساجد و مدارس قدیمی مرسوم بود اوراق پراگنده کتبی را که شیرازه آنها گسیخته و از صورت کتابی بیرون آمده و از حیث ارتفاع ساقط شده بود در پشتکی روی هم میریختند ، تا نام خدا و کلام خدا ، اگر در این اوراق باشد ، پایمال نگردد .  
 اوراقی را که در تریکته پشتکی روی هم انبار شده بوده است برداشته‌اند و کیفما اتفق ، کوچک و بزرگ ، فارسی و عربی و ترکی ، قدیم و جدید ، دسته دسته پهلوئی هم گذاشته‌اند و با جوال دوز چهارسوراخ در کناره آنها کرده و نخ محکمی از سوراخها گذرانیده و هر دسته را در تریکته جلد کرده‌اند و سی‌چهل تا از این مجموعه‌ها فراهم آورده .  
 اوراق يك نسخه تحفة الملوك فارسی که قبل از ششصد و چهل هجری کتابت شده است و جزء کتابخانه صدرالدین قونیوی بوده است در پنج مجموعه مختلف جابجا شده است ، اوراق يك نسخه تذكرة الاولیای عطار بهمچنین ، شش ورق از اوراق مقدمه الادب زمخشری ( که آقای زکی ولیدی طغان چاپ عکسی قسمتی از آن را منتشر ساخته ) در لابلای اوراق بعضی از این مجموعه‌ها موجود است . و قس علی‌هذا .

پس از این مقدمه طولانی به‌ذی‌المقدمه بپردازیم و چند دانه‌ای از گوهرهای گرابه‌های خزاین ترکیه را در حلقه جوهریان عرضه کنیم:

۷- مجموعه ابواب فییه ۷۹۱۰

که برای دانشگاه طهران عکس آن گرفته شده است

مجموعه‌ایست بقطع شانزده صفحه‌ای بشکل بیاضی از اوایل قرن هشتم هجری، بر ورق اول آن تذهیبی است مشتمل بر نام نخستین مالک این نسخه، که از برای او نوشته بوده‌اند، و در آن این عبارت خوانده می‌شود: من عواری الزمان، حسین بن محمد المتطیب، احسن الله عواقبه.

(آ) من فواید الشیخ العالم الریانی اوحد الدین الکرمانی و فواید نشره و فواید نظمه. اما بعد چون غرر کلمات و دررایات آن قدوة اهل طریقت و کاشف اسرار حقیقت که بحریست از اصول معانی ترتیبی مرتب نداشت واجب دید که بر حسب ادراک طبع خویش هر فرعی را اصلی و هر نوعی را فصلی پیدا کند، بدین سبب بدین ترتیب که در ابواب شرح خواهد داندن مجموعه پیرداخت.

تقسیمات و ابواب (۱) اما فواید نشره فقد قدمت ما نطق به باللسان العربی بعض ما وجدت فی الکتب. قال فی بعض رسائله الناس علی خمسة أضرب

النخ، و من کلامه، و من فوائده، و من موعظته کتب الی المستنصر، و چهار فقره دیگر. (۲) در ورق ۶: و بعد کلامه نشرأ بالعربیة شرعت فی تحریر ابیانه نظاماً بالفارسیة.

این را بر دوازده باب مجتوب کرده و در هر صنف فصولی جدا گانه است از این قرار (عناوین اصل بعربی و مفصل است، من باختصار بفارسی ذکر می‌کنم): اول در توحید، دوم در شریعت، سوم در تصوف، چهارم در تهذیب نفس، پنجم در حسن عمل، ششم در عشق و حسن، هفتم در خصال حمیده، هشتم در خصال ذمیمه، نهم در سفر و وداع، دهم در بهاریات، یازدهم در طامات، دوازدهم در آخر عمر و مدح و رئای دیگران در باره او. و این تمامی رباعیات اوست بدون اینکه در همه جا ترتیب هجائی حروف قوافی رعایت شود الا در بعضی فصول. رباعیات تا ورق ۱۴۹ میرود و بسیاری از رباعیات منسوب

بهافضل الدین و خیاوم مولانا در میان آنهاست . قدری از مرانی راجع باوهست ولی از آخر رباعیات یکی دو ورقی افتاده است .

ب) ق ۱۵۰ رساله ترتیب السلوک فی طریق اللہ تعالیٰ للاستاذ ابی القاسم عبدالکریم ابن هوازن القشیری . قال الاستاذ رضی اللہ عنہ يجب أن يكون العبد مجرداً عن الدنيا لا يملك شيئاً ويكون عالماً بما يلزمه من فرائض الحق . الخ . عربیست و تاورق ۱۵۷b می رود ، . در باب قشیری و نجم الدین کبری و نجم الدین دایه رازی و مجدالدین بغدادی مقاله خاصی در این سلسله قصد نوشتن دارم و فعلاً بی بحث طولانی درباره هیچ یک مشغول نمی شوم .

ج) رساله من تصانيف الشيخ نجم الدين الكبري . ق ۱۵۸ : قال شيخ الاسلام احمد بن عمر الخيوقى . الحمد لله الذى توضع كل شيء لعظمته . . . فهذه رسالة الى الهائم الخائف من لومة اللائم . اصل عربی این رساله است ، ترجمه یارسی این رساله هم در بعضی از مجموعه ها که ازین پس مورد رسیدگی خواهد شد موجود است . رساله تاورق ۱۶۰a می رود .

د) حلیة الابدال . ق ۱۷۰ اما بعد فانى استخرت الله تعالى ليلة الاثنين الثاني عشر من جمادى الاولى سنة تسع وتسعين وخمسمائة بمنزل آل هيثم بالطائف فى زيارتنا عبدالله بن العباس و كان سبب استخارنى سؤال صاحبى ابى محمد بدر بن عبدالله الحبشى عتيق ابن الغنائم ابن ابى الفتوح الحرانى و ابى عبدالله محمد بن خالد الصدقى التلمسانى أن أقيد لهما فى هذه الايام أيام الزيارة وما يستنفعون به فى طريق الآخرة فاستخرت الله فى ذلك وقيدت لهما هذه الكراسة التى سميتها حلية الابدال وما يظهر عنهما من المعارف والاحوال ، الخ . تاورق ۱۷۶b می رود و عربیست و در ریاضتهای ابدال و صوفیان است و از محیی الدین ابن العربی است (برو کلمن دیده شود) .

ه) کلمات شیخ ربانى سلطان المحققین مجدالدین شرف البغدادی (از اهل بغدادک

خوارزم ( بفارسی . ق ۱۷۷ : قال الله تعالى قل سيروا في الارض . قال رضی الله عنه اخبرنا ابو الحسن عبدالرحمن بن ابی القاسم الاشعری انا ابوسعید محمد بن احمد القاضي الصاعدي انا ابوسعید محمد بن عبدالرحمن الكنجروزی . . . سمع رسول الله ص يقول سافروا تصحوا وتغنموا . خلاصه موجودات و زبده مخلوقات ، محبوب حضرت ربوبیت ، مطلوب عالم صمدیت ، تاج دار لعمرك ، ولایت بخش فاتبعونی . . . چنین گوهری بساحل عبودیت انداخت که در کنار فهم هر صاحب دولت که افتد مقبل ازل و ابد گردد . سافروا . سفر کنید . غلام صاحب واقعه‌ام که از راه حقیقت نظر کند و از حضرت ربوبیت استعانتی طلبد تا بوقت معلوم و مکاشف او شود که سفر عوام دیگرست و سفر خواص دیگر . فارسی بسیار شیرین و گیرنده ایست شبیه بمرصاد العباد بلکه بهتر ، مصراعها و رباعیات متعدد در ضمن آن می آید . در ورق a ۱۸۵ تمام میشود و خاتمه کتابت و نام کاتب دارد : علی بن اضعف عبدالله برهان بن امیر حاج بن عمر الخافظ الاقرائی فی حادی عشر شهر شوال سنه ست و سبع مائه .

و) من فوائد سلطان الشعراء فریدالدین العطارق b ۱۸۶ : قدری از اشعار اوست من جمله قصیده سبحان خالق که صفاتش ز کبریا . . . تا a ۲۲۸ میرود .

ز) رساله احمد غزالی بعین القضاة همدانی که در اینجا بعین القضاة نسبت داده شده است ، ق b ۲۲۹ : الحمد لله رب العالمین . . . قال الله تعالى ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا . . . انا بعد ، ياسيد الكبراء قولاً مطلقاً شهدت بذلك السن الحساد نبيك الله لمالك و وفقك لاكتسابه ولا جلب اليك محنة ولا قدر عليك فتنة ، وفقك من قيد نفسك . . . اعلم ان علامة اعراض الله تعالى عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه وان امرأ ذهبت ساعة من عمره في غير ما خلق له لحرى ان تطول عليها حسرتة . . . و اگر ندانستی که سینه خلاصه عصر ائده الله بالطاعة بتأيید ربانی منشرحست و استماع مواظرا منفسح و جواذب همم را بدل قابل . . . این رازنامه نگشادی ، الخ .

مقدمه بعربیت ولی تمام متن بفارسی است و چه انشای خوب و چه ابیات

زیبائی در میان آن. از این رساله نسخه‌ای نیز در مجموعه ۴۸۲۴ اباصوفیه ( آنجا نیز بنام عین القضاة ) و نسخه‌ای در مجموعه ۱۱۸۳ حسین چلبی در بورسه ، و نسخه دیگری در مجموعه ۲۰۴ لالاسماعیل مندرج است ، و عنوان آن « فی بیان علامه اعراض الله تعالی عن العبد » قید شده است ، و در نسخه لالاسماعیل کلمات سلام الله علی المجلس الاسمی المنعمی الا قضوی الکفوی الجمالی الشرفی در ابتدای رساله بمرسل<sup>۱</sup> الیه خطاب شده .

در آخر آن آمده است : بطن لا یشبع وعلم لا ینفَع . . .

برای آنکه نمونه‌های از ابیات و رباعیات زیبای آن بدست خوانندگان آید و این مقالات خشک‌خالی از ذوقیات نباشد چند بیتی از آنها را نقل می‌کنم تا اندکی جبران سنگینی سخنان بنده بشود ، و این بیتها خواننده را مست کند :

ناراست کنی کار جهان دیر شود چون دیر شود دلت زماسیر شود

ای بی دگر از پرده برون آوردی بس بلمعجیبها که در این پرده تست

ای شادی آن دل که در آن دل غم تست

گر دست بزلف تو زانم عذرم هست غرقه بهمه چیز در آویزد دست

شوریده کن آن دو زلف تا بر خیزم در زلف تو آویزم و شور انگیزم

بزار شو از خود که زیان تو توئی منگر بستاره کاسمان تو توئی

خوب روشن نوشته شده است ، تمام عربیها بقرمزی و تمام شعرها در سطر جدا ، یکی دو جا لفظ بیت یا شعر قبل از آن . تمام میشود ( در ورق p ۲۴۵ ) باین بیت و عبارت :

شب رفت و حدیث ما پایان نرسید شب را چه کنه حدیث ما بود دراز

حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق داراد و سعادت مساعد باد و اقبال موافق و بضاعت ایمان از اضاعت مصون و طاعت از ریا و سمعت بیرون و مدد الطاف هر روز افزون . . .



تاریخ کتابت دارد شب پنجشنبه هفتم ذی القعدة سال ۷۰۶ .

ح) الوصایا بالسلطان المحققین شیخ صدرالدین ( یعنی قونیوی ) بفارسی . ق  
 a ۲۴۶ : بدان ای فرزند عزیز و فقک الله لما تحب و ترضی ( یا یحب و یرضی ) که  
 آنچه از وصایا حالا لایقست من حیث الوقت والاحال که یاد کرده شودو بران تحریر  
 داده آید اینست که در زمان غیبت . . . و تمام شده است در ورق h ۲۵۵ : و این وصیتی  
 است مشتمل بر کلیات احوال سالک و غیر سالک از اهل خیر و ایمان در زندگانی و در  
 حالت مرگ و در برزخ و حشر و الله یقول الحق . . . مؤلف در ۶۷۳ يك سال پس از  
 مولانا در گذشت .

ط) رساله آخری ایضاً له . ق a ۲۵۶ : قال الله تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا  
 الكتاب . . . بدان ای فرزند و فقک الله لما یحب و یرضی که آنچه از وصایا بحسب این  
 وقت و حال یاد کرد نیست و بران تحریر دادن لازمست اینست که بر او را ای که وظیفه  
 درویشان خانه است در حضور و سفر مواظبت نماید . . . ختم آن در ورق a ۲۶۵ : و از  
 شومی و شر شرک و اعتماد بر غیر خدا سلیم ماند والله الموفق لارب غیره .  
 بانسخ این وصایای دو گانه در مجموعه های دیگر نیز مصادف شدهام .

ی) کتاب رتبة الحیاة من کلام الشیخ یوسف بن ایوب الهمدانی ، به فارسی .  
 a ۲۶۶ : الحمد لله الحامد بمجد حمده . . . پرسیدی و فقک الله لما یحب و یرضی که  
 زنده کیست و زندگانی چیست . الجواب ، وبالله التوفیق ، بدان که زنده بنزد اهل  
 بصائر ، الخ ، چندین بار اگر سائلی سؤال کند فلان ، جواب گوئیم فلان ، و باز گشتیم  
 بسؤال سائل . . . در ورق h ۲۹۸ تمام میشود : جواب داد که در این راه نه نعم بودنه بلا ، نه  
 بیماری نه ندرستی ، نه درویشی نه توانگری ، نه نیکوی نه زشتی . . . والله اعلم بالصواب .  
 مؤلف از مشاهیر متصوفه و واعظ قرن ششم هجری بود و در سال ۵۳۵ هجری  
 در گذشت ، ابن الجوزی و ابن الاثیر او را نام بردند ( المنتظم والکامل ) و مرد متعصب  
 سختگیری بوده است .

یا) نصیحة الملوک من تصنیف الشیخ حجّة الاسلام ابی حامد محمد بن محمد ابن محمد الغزالی. همان کتاب که در طهران بتصحیح آقای استاد جلال الدین همائی دامت افادته بطبع رسیده است .

ق a ۲۹۹: الحمد لله رب العالمین . . . بدان یا مملک مشرق که خدای را تعالی بر تو نعمتهای بسیار است و شکر آن بر تو واجبست و هر که نعمت خدای تعالی را شکر نکند . . . بین نسخ مختلف این کتاب که در ترکیه دیده‌ام تفاوتهاست. و نیز بین نسخ خطی و چاپ طهران . در این نسخه بحث از اصول اعتقاد میکند و اصل می‌شمارد ، سپس آغاز شاخهای درخت ایمان ( ده قاعده ) ، سپس پیدا کردن آن دو چشمه که آب خورد ایمان ازوست ( در ذیل چشمه اول ده مثال از فریبندگی دنیا ، آخرین آنها قصه سه انباز راهزن که در زمان حضرت عیسی براهی می‌رفتند گنجی یافتند الخ ، و در ذیل چشمه دوم در باب شناختن نفس بازپسین پنج حکایت آورده ) . در ورق b ۳۲۶ ختم میشود : این حکایات احوال نفس بازپسین معلوم کنند . . . و کسی را که چندین خصم باشد کار بروی بر خطر باشد . تمت .

نسخه خوب دیگری از این نصیحة الملوک آن نیز از قرن هفتم هجری در مجموعه فایح ۵۴۰۶ مندرج است که فیلم آن هم در دانشگاه طهران موجود است .

یب) تحفة الملوک من تصنیف الشیخ حجّة الاسلام ابی حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالی ق ۳۲۷: رب یترو لاتعسر . سپاس خدای را که این عالم نامتناهی ابری ناز قدرت بی نهایت اوست . . . چون همت عالی سلطان اسلام خلد الله ملکه از دل روشن و صفای گوهر چنان اقتضا کرد که در خواهد تا داعی کتابی کند در مقاصد مسلمانی در بیان اعتقاد و اختلاف علما و حقیقت عبادات و شرح بعضی از قصص انبیا . . . او را اجابت کردم و از خدای تعالی معاونت خواستم و کتاب را تحفة الملوک نام نهادم و این کتاب مشتمل است بر یازده باب : در اعتقاد ، در اختلاف علما ، در عدل ، در طهارت ، در نماز ، در روزه ، در زکات ، در حج ، در صید ، در بیان طرفی از قصص انبیا و مشایخ ،

در حث بر جهاد . باب نهم که در صید است نشان علاقه کثیر شاهان سلجوقی بشکار است ، چنانکه ملک‌شاه بیشتر وقت را در نخجیر کردن می گذارنید و از برای او یکی دو صیدنامه نوشته اند . در این تحفه مصنف گوید : بمذهب بوحنیفه رحمه الله علیه صید روا بود بسگک آموخته و بوز و بازو جوارح آموخته . از جمله حکایات باب دهم حکایت شیخ عبدالرزاق صنعانی است (باشیخ صنعان عطار مربوط است) . ختم در ورق ۳۶۵ به : سنتهای نیکو نهاده شود که تاجهان بود ثواب آن بدیوان او میرسد . بمته . جناب آقای همائی استاد دانشگاه در غزالی نامه ذکر می از این تحفة الملوك نفرموده اند ، و گویا این نسخه منحصر بفرداست .

در زیر خاتمه تحفة الملوك يك قطعه و يك رباعی نوشته اند بخطی متعلق باواخر قرن هشتم یا اوایل نهم :

بر یخ گذری کرد جوانی بسمرقند      یخ لرزه بر آورد که الله چه سرماست  
چون نیک نظر کرد جگر گوشه خود دید      گمنا ز چه نالیم که از ماست که بر ماست  
( چه خنک ! )

معجون که خوری بر تو بی باک بخور      خواهی که کنی سیر بر افلاک بخور  
تا از جسد تو زهر شهوت ببرد      از بهر غذای روح تریاک بخور  
( چه تلخ ! )

در ذیل توصیف مندرجات این مجموعه دو گریز میزنم ، اولی به شیخ صنعان و دیگری به یک تحفة الملوك دیگر .

### ۱ - شیخ صنعان

این داستان که در منطق الطیر شیخ عطار آمده است بسیار معروفست ، ترکیب این عنوان از مقوله اضافه است ، اضافه شیخ شهر صنعان ، و مراد همان شهر است که صنعاء نامیده میشود از بلاد یمن . شیخ عطار حکایت را باید از کتاب غزالی گرفته باشد ، هر چند که در تحفة الملوك دیگری که ذکر خواهم کرد نیز این اسم آمده است . اگر این شیخ عبدالرزاق وجودی تاریخی بوده باشد معلوم میشود زمان او قبل از

پانصد هجری بوده است که زمان تقریبی کتاب غزالی است. اینکه صنعاء را سابقاً صنعان می‌گفته‌اند بدو دلیل ثابت میشود، اولاً این شعر از خالد بن صفوان القنص :  
 جاءوا على مهلٍ من غير ما عليلٍ

يمشون في حلالٍ من قوشى صنعان

از قصیده معروف به العروس ( الطرائف الادبیه ، قاهره ۱۹۳۷ ص ۱۱۱ ) . ثانیاً یاقوت حموی در معجم البلدان ( ذیل کلمه صنعاء ) از قول نصر بن عبدالرحمن الفزاری الاسکندری (متوفی سال ۵۶۱) که از علمای نحو بوده است نقل می‌کند که صنعان لغتی است در صنعاء ( یعنی صورت دیگری از اسم آن شهر است ) ، ولی خود یاقوت در صحت این قول نصر شک کرده و حدس زده است که او از آن سبب که منسوب به صنعاء را صنعانی می‌گویند با اشتباه افتاده است ، ولی حق بانصر بوده است .

و اما اینکه مراد از شیخ صنعان در مثنوی عطار همین شیخ عبدالرزاق صنعانی مذکور در تحفة الملوك باید باشد از اینجاست که عین قصه غزالی است و شاعر ترك معروف به گلشهری هم که منطق الطیر را بشرکی ترجمه کرده است و در سال ۷۱۷ هجری بیابان برده است عنوان این فصل را « داستان شیخ عبدالرزاق » آورده و ابیات او در این باب چنین است :

بو مثل بيله شكر افشان و تر داستان شیخ صنعان در مگر  
 واردی صنعان شرنده بر اولو گگل دریا و اچی درلر طلوی  
 عبدالرزاق ایدی اول اولو آدی کم بلشدوروردی حقه یدی

( منطق الطیر گلشهری چاپ عکسی ص ۲۲ و ما بعد ) .

اما عبدالرزاق نامی از اهل صنعان ( صنعاء ) که از برای او حکایتی چنانکه غزالی و عطار آورده‌اند پیش آمده باشد بنده هنوز در کتابی معتبر نیافته‌ام . بلی ، عبدالرزاق بن همام نامی صنعانی از محدثین بسیار مشهور و موثق بوده است که در ۱۲۶ هجری متولد شده بوده و در ۲۱۱ هجری در گذشته است و گفته‌اند که بعد از

گگل بضم گاف و نون تلفظ میشود بمعنی قلب . حرف دوم گاف نونی است .

رسول الله کسی نبود که برای دیدنش بآن اندازه مردم تحمل رنج سفر کرده باشند که برای دیدن این عبدالرزاق و شنیدن اقوال او (سمعانی) - باقوت در ذیل صنعاء بتفصیل از احوال و مقام او بحث میکنند، و میگویند کسانی مانند احمد بن حنبل و یحیی بن معین و زهیر بن حرب بصنعاء سفر کردند و روایات او را شنیدند و حفظ و ثبت کردند. ولی بعضی از روایات بر او دو عیب می گرفتند، یکی آنکه در اواخر عمر کور شد و نمی توانست باصول خود مراجعه کند، و سهوها و خطاها ازو سر میزد، دیگر آنکه مفرط در تشیع بود و در مورد معاصرین علی بن ابی طالب مانند خلفای راشدین و معاویه الفاظ موهن بکار میبرد.

حال، آیا تصور میتوان کرد که آن حکایت نصرانی شدن عبدالرزاق صنعانی از جمله موهومات ناشی از «یک کلاغ چهل کلاغ» باشد، و از اینجا پیدا شده باشد که عظمت مقام این عبدالرزاق بن همام حمیری صنعانی را در علم اسلام دانسته باشند، و در عالم تعصب تسنن آن عقیده افراطی تشیع او را هم مرتبه بانصرانی شدن و زناز بستن شمرده باشند و بعدها نسبت نصرانی شدن باو بسته و بتدریج جزئیات افسانه را تکمیل نموده و در افواه انداخته باشند؛ از عجایب اینکه در میان عیسویان قصه ای شبیه باین قصه شیخ صنعان موجود است که عنوان انگلیسی آن داستان ارسطو The Lay of Aristotle است (سفرنامه جیمز موریه ص ۱۰۴ و ۳۹۶ دیده شود). تحقیقات جناب آقای فروزانفر را درباره این قصه در عطارنامه ایشان که در زیر چاپ دارند منتظر باید بود. احتمال اینکه قصه شیخ صنعان ارتباطی با حکایت ابن السقاء و سرزمین روم رفتن و نصرانی شدن او داشته باشد (ابن الاثیر حوادث سال ۵۰۶ و ۵۳۵) از قول آقای سعید نفیسی نقل شده است (به مقدمه منطق الطیر چاپ آقای دکتر مشکور صفحه هیجده رجوع شود) ولی این قصه ابن السقاء مدنی پس از سال ۵۰۶ اتفاق افتاده است و ما دیدیم که قصه عبدالرزاق صنعانی قبل از سال ۵۰۵ که سال وفات غزالی است در کتاب او آمده است. پس ارتباطی بین این دو نباید باشد. اما سایر تحقیقات منقول در مقدمه آقای مشکور (ص هیجده) از نوع علوم مختصره است.

## ۲- يك تحفة الملوك ديگر

مراد کتابیست بدین نام که در طهران در ۱۳۱۷ شمسی بدون نام مؤلف بطبع رسید و آن را یکی از دانشمندان بزرگ ما که اسم خود را نخواستہ است ذکر کند از روی نسخه‌ای خطی محفوظ در موزه بریتانیا مورخ ۷۶۱ هجری استنساخ و تصحیح کرد و برای چاپ بطهران فرستاد. نسخ متعدد از این کتاب در ترکیه موجود است، اقدم آنها و معتبرترینشان نسخه‌ایست از جمله موقوفات صدرالدین قونیوی (و بنا برین باید قبل از ۶۴۰ کتابت شده باشد) که اوراق آن از هم پاشیده و در میان پنج مجموعه از مجموعه‌های مرگب از اوراق مشوش که در اول این مقاله وصف کردم در کتابخانه یوسف آغا در قونیه جای گرفته است: در مجموعه ۵۹۳۳ از ص ۲۲۹ تا ۲۵۰؛ در مجموعه ۵۹۳۹ ورق ۸ و ۲۲ و اوراق ۱۶۰ تا ۱۶۷؛ در مجموعه ۵۹۴۲ صفحات ۷۲ تا ۵۳ (بهین ترتیب)؛ در مجموعه ۵۹۳۶ از ص ۱۹۳ تا ۲۳۰؛ در مجموعه ۵۹۳۴ ص ۹۳ و ۹۴. اوراق ۱۶۰ تا ۱۶۷ که در مجموعه ۵۹۳۹ است از اوایل کتابست و عبارت وقفیه صدرالدین قونیوی اینجاست و نام مؤلف کتاب از آن معلوم میشود: اما بعد بدان که مصنف این کتاب علی بن ابی حفص بن فقیه محمود الاصفهانی رحمه الله علیه رحمة واسعة چنان فرموده است که بزرگان ماضی و امرای مانقدهم و ملوک آن عصر از من بیچاره ضعیف نحیف درباب نصایح و آداب همه چیز ترتیب کرده‌اند (۴) و چون ارباب فضایل و دانش و بزرگان از سلاطین و ملوک و امرا چنین رساله عجیب و غریب التماس کردند این بیچاره خاطی و جافی از هر کتابی از کتبهای موعظه و نصایح که بود از بزرگان دین جمع کردم، ... و او را تحفة الملوك و نصیحة العجایب نام نهادم. ... فهرست ابواب مشتمل بر پانزده باب در دنبال دیباچه می‌آید، غالباً دسته‌های اوراق که هر جا آمده است در مجلد خود هم مرتب نیست. در ص ۲۲۹ مجموعه ۵۹۳۳ این سطور آمده:

گرچه دستش تهیست قارونست و رچه باشد برهنه پوشیده‌ست

چینیان گفته‌اند در جهان نیاورده، مدار که بیرون بری، و هرچه از این جهان بدست آورده‌اند آن تو بود بجای بیاید گذاشتن. باب دهم در خدمت پادشاهان در ص ۲۴۶

می آید، و در مس ۲۵۰ قول سندبازو قول فیقراوس و سقراط را نقل میکند تا اینجا که «ابوشکور گوید، شعر». در مجموعه ۵۹۳۶ از جمله مطالب که می آید در ورق نخستین شعر بیجر متقارب (شاید از ابرشکور):

براهی که مرد اندر آید بسر بر آن راه نیزش نباید گذر، الخ،  
و در ورق اخیر قول فیقراوس و سپس بیت بیجر متقارب و قول افلاطون و یک شعر:

هر که دل کرد باجهان خرسند دلش از رنج او بجوشیده ست  
در مجموعه ۵۹۳۴ قصه معصوم جوانی عبدالرزاق صنعانی نام و غیره<sup>\*</sup>. رجوع  
شود بماقبل در داستان شیخ صنعان.

نسخ دیگری از این تصحیف الملوک که در ترکیه دیده ام اینهاست: در مجموعه ایاصوفیه نمره ۴۸۲۲ ورق b ۶۵ تا b ۱۳۰؛ در مجموعه ایاصوفیه نمره ۴۸۲۴ ق ۱۳۸ تا ۱۹۳؛ در جزء مجموعه لالا اسماعیل ۲۵۵ ق ۱ تا a ۶۹، ولی در اینجا تصحیف الملوک نامیده شده است و بدین جهت یا اول هرن P. Horn در فهرستی که از بعضی نسخ فارسی استانبول در مجله انجمن شرق شناسان آلمان ZDMG نوشته است این را کتاب غزالی گمان کرده است؛ و در مجموعه فاتح ۳۷۱۲ که برای ایازپاشای وزیر کتابت شده است از ورق ۱ تا ۶۷ خدمه الفقیر عبدالله بن ابراهیم الدمشقی. یک نسخه دیگر بالنسبه قدیم هم در واتیکان بنشان Borg. Pers. 9 موجود است که از برای دانشگاه طهران عکس آن گرفته شد.

### ۸ - انیس القلوب

نسخه ایاصوفیه ۲۹۸۴، فیلم آن در کتابخانه دانشگاه

انیسانامه منظوم است بیجر متقارب «از درر گفتار و غرر اشعار برهان المله و الحق

در نسخه خطی و چاپی این حکایت جزء باب دوم است و در چاپی در صفحه

۱۲ تا ۱۴ مندرج است و بدین صورت که اینجا است ربطی بدستان شیخ صنعان عطار ندارد جز از حیث اسم.



وَأَدْبِن الْقَاضِي أَبُو نَصْرٍ بِنِ مَسْعُودِ الْأَنْوِيِّ» (یعنی از اهل آنی در گرجستان)، در ۴۲۶  
 ورق بخط نسخ اوائل قرن هفتم هجری.

بنام ایزد بخشاینده و بخشایشگر پدید آرنده این هفت بیکر  
 ابتدا:

سخن گوی چون گفت خواهد سخن که تا نو کند داستان کهن  
 از آن به نباشد که آغاز کار نگوید جز از نام پروردگار  
 نویسنده که مایه شاعری وی بلند نیست سر گذشتی از خود آورده است:

تو ای نامور کز بسی روزگار بخواهی زمن دید این یادگار  
 بدان من که بودم چرا گفتم این ز بهر چرا رنج بردم چنین

قرس و آنی دو شهر است نزدیک یکدیگر. در آنی کافران (یعنی عیسویان!) منزل  
 دارند و از قوم ارمنی پادشاعان ایشان اند و هزارو یک کمیسه دارد. از اولاد سلجوق  
 الپ ارسلان شهر آنی را گرفت و اهل اسلام در آن مقیم گشتند و نژاد ما از آن ترکان  
 مسلمان بجا مانده است. جد و پدر من ترک بودند و مادرم کرد بود، پنج دختر زاد و  
 در آخر عمر پس از شصت سالگی آبستن شد و مرا در گرما به بزاد (ظ: سال ۵۳۸)،  
 اسم مرا ابونصر گذاشتند، علوم و زبانهای متعدّد آموختم، هجده ساله بودم که کفار  
 ابخاز شهر آنی را محاصره کردند و گرفتند (ظ: سال ۵۵۶)، ما را اسیر و از وطن آواره  
 کردند (گرفتند و کشتند و رفتند و برد) - از پنج سالگی بنظم شعر شروع کرده  
 بودم و تمام علوم زمان حتی تورات و انجیل را آموخته بودم چون خط انجیل خواندن  
 می توانستم، از هر ک زهائی یافتیم؛ باقلیم روم افتادم و به ارمن باز گشتم و بعلم شریعت  
 مشغول شدم و در علم فقه و اصول و عظ و تن کیر استاد شدم. شش سال بعد از آنکه به  
 ارمنستان باز گشته بودم در ضمن واعظی و مسافرت شهر بشهر وارد تبریز گردیدم.  
 پیر فرزانه ای محمود نام بامن از در دوستی درآمد و بمصاحبتم برگزید روزی گفت  
 این شاعران قصص کبرکان کهن را سروده اند، تو بیا قصه انبیا را بنظم بگو، من کسائی  
 و تاریخ ابن جریر و عرایس و تکمله و غیره را امام ساختم. هر این قصه را نام انیس  
 القلوب، نهادم... مرا عمر بد سال بیست و چهار... ز هجرت شده پانصد و شصت و



در، که بدین کار شروع کردم.

از قصه آدم آغاز می شود. دفتر اول بمدح سلطان عزالدین کیکاووس که یادگار از (غیاث الدین) کیخسرو و قلیج ارسلان است ختم شده است (ق ۶۵<sup>b</sup>). دفتر دوم پس از مدح او درق ۶۶<sup>b</sup> بقصه موسی و فرعون شروع میشود، و درق ۱۳۰<sup>a</sup> باز بمدح ختم می گردد؛ دفتر سوم درق ۱۳۰<sup>b</sup> بمدح شادو قصه سلیمان ابتدا و در ۱۹۳<sup>a</sup> تمام میشود؛ دفتر چهارم در ۱۹۳<sup>b</sup> با قصه لقمان حکیم آغاز میشود؛ ز برهان قاضی دعا گوی پیر هرانچ از تو خواهد ازو در پذیر، و در ۲۵۵<sup>b</sup> انجام می یابد؛ دفتر پنجم در ۲۵۶<sup>b</sup> با قصه اصحاب کهف شروع می شود و در ۳۱۸<sup>a</sup> پایان میرسد؛ دفتر ششم از ورق ۳۱۸<sup>b</sup> با قصه عمرو شروع گردیده تا ۳۸۰<sup>a</sup> میرود، قصه معراج و غیره در این دفتر است؛ ابتدای دفتر هفتم در ورق ۳۸۱<sup>b</sup> باغزوات پیغمبر و انتهای آن با داستان خلافت الناصر لدین الله و تأسیس دستگاه فتوت است (ق ۲۶۶<sup>a</sup>). کتاب بقطع رحلی است و هر صفحه دارای ۳۳ سطر است در چهار ستون بخط نسخ خوب با عناوین بطلا و خط نلک و متعلق بحدود ۶۵۰ تا ۷۰۰ هجری.

در دفتر اول قصه یوسف در ورق ۴۰ آغاز می شود و مطابقی دارد که از لحاظ احوال فردوسی مهم است، بدین مناسبت که گوینده قصه یوسف زلیخای منظوم ببحر متقارب (یوسف زلیخای طغانشاهی) را نام می برد و در مسأله دیگر مجهول نمی ماند: گوینده آن شمس تخلص داشته چونکه مداح شمس الدوله طغانشاه بوده است.

جز از آنکه این را دگر گفته اند	بسی در معنی درین سفته اند
ز جمله قصصهای پیغمبران	همین قصه شد مشهور در جهان
بگفتند این قصه را هر کسی	در رنج بردند هر یک بسی
و دیگر شنیدم که اندر عراق	یکی مرد بودست با اتفاق
یکی شاعر خوب شمس لقب	بسی رنج برده بعلم و ادب
مرین قصه یوسف نیکنام	بنظم او بگفتست یکسر تمام
کتون از بی آن کجا دیگران	بگفتند این قصه را بیکران
من این را بگویم ولی مختصر	...

در ضمن تاریخ آل عباس در عهد القادر بالله از غزنویان ، و در عهد القائم بالله از سلجوقیان (ق ۴۲۳ تا ۴۳۳ هـ ، چهار صفحه) بحث میکنند و در خاتمه می گویند چهل و شش سال در سخن را در 'درج' نگه داشتیم تا تقدیم خلیفه الناصر لدین الله و سلطان غالب عزالدین کیکاووس کردم ، و از پیری خود سخن میرانند . قبل ازین هم گفته است که دوبار بدیدار الناصر لدین الله موفق شدم يك بار در سفر حج بود که بارمنستان گذشتم شاه ارمن مرا رسالت داد بدر بار خلیفه ناصر ، آنجا رفتم در سال ۵۸۴ و نزد خلیفه وعظ گفتم . اگر حسابها که گفته است درست باشد کتاب را در سال ۶۰۸ هجری پایان رسانیده است و ما میدانیم که عزالدین کیکاووس در سال ۶۰۸ پس از مرگ پدر بر تخت سلطنت نشاندند و هشت سال بعد مرد ، پس شاید بتوان گفت در همین سال یا در سنه ۶۰۹ بوده است که قاضی برهان هفتادساله این مدایح را در نسخه ای که بنام این سلطان تهیه کرده است گنجانیده و تقدیم او نمود است . با وجود آنچه در اول گفتم امکان دارد تصور اینکه این همان نسخه باشد ، والله اعلم .

درباره مؤلف انیس القلوب اطلاعی که از خارج این کتاب بدست آید جز این قدر نمی دانم (این را صدیق دانشمند استاد عدنان صادق ارزی بخط خود نقل کرد) که در سند وقفنامه دارالشفای سیواس آمده است :

... و حدود ضیعة سامان المذکور و نخومها (یعنی زمینهای که سلطان کیکاووس بر دارالشفای وقف کرده بود) قد صحت عندی و ثبت لدی بکتاب وارد عن مصدره القاضی الامام العالم العامل برهان الدین شرف الاسلام شمس القضاة والحکام ابی نصر مسعود بن مظفر الانوی الحاکم بکورة ملطیه دامت برکته ، که ازان بدست می آید نام او مسعود و نام پدرش مظفر بوده است و خود او در سال ۶۱۴ و ۶۱۵ (تاریخ این وقفنامه غرّه محرم ۶۱۵ است) در ولایت ملطیه قاضی و حاکم شرع بود است . در باب مدرسه شفا ئیه سیواس در کتاب ذیل علی فصل «الاخیه الفقیان الترقیة» فی رحله ابن بطوطه تألیف معلّم م جودت چاپ استانبول ۱۹۳۲ ص ۱۰۵ و ما بعد اطلاعات خوب مندرج است و ازان معلوم میشود که بنای دارالشفای مذکور در ۶۱۴ پایان رسیده است (این مأخذ را نیز آقای استاد

عدنان ارزی بمن اطلاع دادند و از ایشان متشکرم.

### ۹- وسائل ارسطو و فهرها

- مجموعه ۴۲۶۰ ایاصوفیه - میکروفیلم آن تهیه شده است
- نسخه‌ایست بقطع خشتی خط نسخ خیلی خوب مورخ ۷۱۴ در ۱۴۵ ورق .
- یشتمل هذا الجزء علی مستحسن ما وجد من الرسائل والمجاورات التي دارت بين الاسكندر ذي القرنين الملك وبين معلمه ارسطو طاليس الحكيم وما تخير من المراثي في الاسكندر قول جماعة من الفلاسفة وقوم من بطانته يذكر مفصلاً ان شاء الله تعالى .
- تمامی رساله‌ها و مکاتیب عبریست و بسیاری از آنها بتاریخ ایران و لشکر کشیهای اسکندر در سرزمین مشرق مربوط است . مترجمین ظاهراً اشخاص مختلف بوده‌اند ولی نام هیچ کس برده نشده است . ابن التمدیم در کتاب الفهرست (چاپ فلوگل ص ۱۱۷) ابو العلاء سالم را که داماد عبدالحمید کاتب مشهور بوده است مسؤول ترجمه بعضی از رسائل ارسطو با اسکندر می‌شمارد ؛ برخی را نیز میدانیم و خواهیم دید که ابن المقفع ترجمه کرده است ؛ کتاب السیاسة منسوب به ارسطو را که عن قریب از آن بحث خواهیم کرد نیز یوحنا بن بطریق ترجمه کرده بوده است . اینک فهرستی از مندرجات مجموعه :
- ۱، فی البحث علی تعلم الفلسفة ، ق ۲
  - ۲، کتب فیلفوس الملك الی ارسطو بحثه المصیر الیه للمقام قبله والتوقیر علی تعلیم ولده الاسکندر ، ق ۵ ب
  - ۳، فکتب الیه ارسطو طاليس جواب کتابه یشیر علیه بانفاذا الاسکندر الیه لیکون تعلمه فی مدینة العلم ومجمع الفلاسفة وأهل الأدب ، ق ۶ ب
  - ۴، عمل ارسطو للاسکندر رسالة اخلاقية ، آ ۸
  - ۵، وصیة ارسطو للاسکندر بحضرة أبيه ، آ ۱۱
- (اوراق کتاب پس و پیش شده است باید آنها را بهم زد و بدین ترتیب قرار داد : ۹ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۰ ، ۱۷ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۸)

- ۶، تهنئة كتبها ارسطوطاليس الى الاسكندر بفتح سقونيه\*، ق ۱۵ ب
- ۷، وكتب اليه يهنئه بفتح أنفيسان\* وهي بلاد بابل، ق ۲۳ ب
- ۸، و سار الاسكندر يلتمس بلاد فارس فكتب اليه ارسطوطاليس رسالة سماها السياسة العامة وضمنها ما يحتاج الى استعماله عند قصد البلاد التي بقيت له بعد التي فتحها وتملك أهلها ونشتمل على ما يفعله مع الفرس الخراسانية ه السغد ه الترك ه العرب ه الزنج ه والهند. اين غير از كتاب السياسة في تدبير الرياسة معروف بسر الأسرار است که نسبت آن بارسطو درست نیست، و ازان هم پس ازین سخن خواهم گفت. فصول مختلف این رساله از این قرار است: في صفة الملك، في صفة اطباء الوزراء، حال الملوك (که نام کورش دران برده شده است: اذ کر کورش فانه من ساداتهم)، وصايا زهدية وقول الفلاطون، في اطلاق الواجبات والأرزاق، اوقات الظهورات للمخاضة والعامة، في الحرب، في الحكام، في الكتب والرسائل و اوقات الظفر، في الولاية والعمال، في الجند، خطبة افلاطون، قال ارسطوطاليس، في استخدام الوزراء، في أعوان الحرب والاطلاقات، في فتح بلاد الفرس (ق ۴۱ ب)، نسخة الكتاب الى دارا (ق ۴۲ آ)، في رسل الفرس الى الاسكندر (آ ۵۲)، ايام الظفر (آ ۵۵)، في التلطف في فتح خراسان (آ ۵۸)، فيما يعامل به أهل السغد (آ ۵۹) في قتال الترك (ب ۵۹)، فيما يعامل به الهند والعرب (ب ۶۰)، واكتب الى فور صاحب الهند (ب ۶۳)، كلام سفير الاسكندر الى الهند (ب ۶۵)، في قتال الزنج (آ ۷۰)، في الفتوح والظفر (آ ۷۰)، فيما يستعمل من بعد في عامة الأمور وهي ايام السلامة (آ ۷۱)، تمت الرسالة (آ ۷۶). البته این رساله هم باین صورت تألیف ارسطو نبوده ولی شاید برخی از مطالب آن را از نوشته های ارسطو گرفته باشند.
- ۹، فحين فتح بلاد فارس كتب الاسكندر الى ارسطوطاليس يستدعيه الكتاب اليه في تدبير الملك، ق ۷۶ آ
- ۱۰، فكتب ارسطوطاليس جواب الكتاب ويهنئه بفتح بلاد فارس، ق ۷۸ ب (صفة الملك، في اصلاح المدن، تمت الرسالة)

\* مراد ناحیه ایست که بالسنه اروپائی Scythia گویند.

\*\* مختصر جستجویی برای یافتن اصلا این کلمه کردم چیزی بدست نیامد.

- ۱۱ ، و كان الاسكندر عند ظفريه بأعمال دارا شاهد أهل فارس في عظم الخلقه فأضمر قتلهم وكتب الي معلمه يستشير به ٩٢٠ آ
- ۱۲ ، جواب ارسطو يمنعه من قتلهم ويشير بما يفعلهم معهم ، ق ٩٣ آ . ابن دو نامه ( ۱۱ و ۱۲ ) همانهاست كه در نامهٔ تنسر مورد بحث شده است و ما در ضمن رسيد گي بمجموعهٔ بعدی ( ۱۱ / ح ) به اين دو نامه خواهيم پرداخت .
- ۱۳ ، و سار الاسكندر عن اعمال فارس فلما حصل علي رأس حدّ البريّة بين كرمان وخراسان قطعها في نهر يسير وظهر علي الخراسانيّة فملك بلادهم فكتب اليه ارسطو يهتد باستيلائه علي اعمال خراسان ، ٩٥ آ
- ۱۴ ، رسالة ارسطو طاليس الي الاسكندر في صفة ترتيب العالم المعروف بالذهبيّة سميت بيت الذهب ايضاً . . . يعلمه فيها ان المتفلسفين يطلبون من حسن اتّفاق العالم ما يفوق ما استحسنته من صورة بيت الذهب ، ٩٦ ب .
- مطالب حكمتي در اين رساله هست شبيه با آنچه در خزانه ارسطو نقل شده است - رجوع شود بمقالهٔ اول « از خزاین ترکیه » . اين رساله در ١٢٠ ب تمام شده .
- ۱۵ ، و لأرسطو طاليس الي الاسكندر كتاب في شفاعه ١٢١ آ
- ۱۶ ، ولما اعتل الاسكندر العلة التي أيس فيها من نفسه كتب الي والدته ١٢١ ب
- ۱۷ ، ولما مضى لسبيله رثاه الناس فمما قالته الفلاسفة ، ايضاً . ابن سخنان فلاسفه بر تابوت اسكندر بسيار معروفست .
- ختم نسخهٔ اصلي رسائل اسكندر و ارسطو كه اين مجموعه از روي آن نقل شده است اينجا بوده و كاتب خانمهٔ آن را كه مورخ ٤٩١ بوده است چنين نقل کرده : كان علي النسخة المنقولة هذه منها ماهذه صورته؛ هذا ما وجدته من محاوراته المسطورة و رسائل الاعلام المشهورة بخط المرّجى بن المؤمل الكاتب البقري ، و ذكر أنه قابل بها عدة نسخ و صححها ، . . . وقال . . . و مرت بي في النسخة زهقات و سهو اصلحتها بقدر فهمي واجتهادي . . . و كتبها علي بن محمد بن احمد بن القاضي الهمداني الكاتب الفارقي و فرغ من نقلها يوم الاربعاء مستهل المحرم سنة احدى و تسعين و اربعمائة . . .

قبول بها الاصل وُصِّحَتْ وما وُجِدَ فيها من شيءٍ شكَّ فيه أُصلِحَ باتِّفاقِ نسخةٍ أُخرى . . .

۱۸، وقع التي كتابٌ بعد فراغى من نقل الرسائل فيه الرسالة عن الاسكندر الى والدته . . . رأيت اضافتها الى رسائله : عن المدائني قال تحدّث عمرو بن مسعدة بحضرة المأمون وقد جرى ذكر الاسكندر بلغنى يا امير المؤمنين أن الاسكندر لما مرض مرضه الذى مات فيه أرسل الى ارسطوطاليس وكان معلّمه . . . ۲۳ اب . اما اين رساله مسلماً ترجمه نيست ، انشای عربى و فکر عربىست .

۱۹، خبر ابتداء تعليم ارسطوطاليس ، ۲۵ اب

۲۰، و كتب ارسطو الى تلميذه سلامٌ عليك سلام تسمية ۱۳۱ ب . - هذا الذى

وجدته من كلام ارسطو والحمد ، ۱۳۳ آ

۲۱، من أخبار الفلاسفة ونواديرهم ، ۱۳۳ ب

۲۲، رسالة ابى على الحسن بن محمد (خ : محمد بن الحسن) ابن المظفر الحاتمي

فى اغراض ابى الطيب احمد بن الحسين الممتنّبى الموافقة لحكم ارسطوطاليس : يقول كاتبها كان الغرض فى نقلها لألفاظ ارسطو وكلامه فى الحكمة لتضاف الى ما تقدّم من رسائله . . . - ابن همان رساله حاتميّه معرّوفست كه بطبع هم رسیده است . مسلم است كه حاتمي بار اول كه رساله را نوشت بقصد آزار و رنجانیدن ممتنّبى نوشت ، تا نشان دهد كه ممتنّبى سخنان ارسطورا گرفته و بشعر آورده و بخود نسبت داده است . مقدمه اين تحرير نخستين در دست بنده هست ، كه از تذكرة صلاحية (نسخه ديوان هند بنشان Ar . 3829 ورق ۲۱۰ و ما بعد) نقل كردام ، و ابن خلكان نیز قسمتى از همين مقدمه را از روى الرسالة الموضحة نقل کرده است . وليكن بعدها يا خود او چنان مصلحت دانسته است كه مقدمه را تغيير دهد ، و ياد بگيرد ان كه مدافع ممتنّبى بوده اند ديباچه را تبديل کرده اند ، و لحن آن را بصورت تمجيد از ممتنّبى در آورده اند ، و نسخه چاپى و اين نسخه خطى كه اينجا معرّفى ميشود از اين تحرير ثانوى است :

اما بعد فانّ أحقّ ما احتكمت اليه نفوس أولى النظر . . . والذى بعثنى على تأليف

هذه الألفاظ المنطقية والآراء الفلسفية التى أخذها ابو الطيب من افرة خبويه فيه لما

رأيت من نفور عقلمهم واصغار اقدارهم . . . ووجدنا أبا الطيب قد أتى في شعره بأغراض فلسفية فان كان ذلك عن فحص ونظروبحث فقد أغرق في درس العلوم وان يك ذلك منه على سبيل الاتفاق فقد زاد على الفلاسفة بالابجاز والبلاغة ، الخ . از ورق ۱۳۴ آ است تا ۱۴۵ آ و مجموعه آنجا بسر میرسد .

### ۱- منسوب بارسطو

سایمانیه ۸۷۲ - عکس گرفته شده است

در رساله در این مجموعه هست ، رساله اصلی و عمده که منظور مؤلف بوده است سرّ الأسرار معروف یعنی کتاب السیاسة فی تدبیر الریاسة منسوب بارسطوست ، و آن را مربوط کرده است با مکاتبه ای که گویند بین اسکندر و ارسطو پس از مفتوح گشتن بلاد ایران بدست اسکندر واقع شد ، و مقداری از آن دو نامه را باختصار در اینجا نقل کرده است و کتاب السیاسة را همان رساله ای معرفی کرده است که ارسطو در این موقع انشا کرد : . . . بسرّ الأسرار تألیف الفیلسوف الفاضل الحکیم الکامل ارسطاطالس بن نیقوماخوس المجدوبی لتلمیذہ الملک الاسکندر بن فیلبس الفلوذی المعروف بنذی القرنین مماعنی بترجمته یحیی بن بطریق لعبدالله الامام امیر المؤمنین المأمون بن هرون الرشید . . . در ابتدای رساله حکایت می کند که بفرمان امیر المؤمنین در صدد یافتن کتاب سیاست بر آمدم ، خلاصه سؤال و جواب اسکندر و ارسطو که نقل کرده است اینست :

لما افتتح بلاد الفرس وتملك عظماءهم كاتب ارسطاطاليس يقول : أيها المعلم الفاضل والوزير العادل فاعلمك أنني وجدت بأرض فارس قوماً لهم عقول راجحة وأفهام ناقبة متوقع أمثالهم على المملكة وقد عزمنا على قتل جميعهم فرأيتك في ذلك مجاوباً ارسطاطاليس : ان كنت معتزماً على قتل جميعهم وقادراً على ذلك منهم باستملاكك ايتاهم فلست بقادر على تغيير هوائهم ومائهم وبلدهم فأملكهم بالاحسان اليهم والمبرة لهم تظفر بالمحبة منهم والسلام .



سپس بوختا یا بحیای پسر بطریق می گوید معبدی از معابد که فیلسوفان در آنها اسرار خویش را می نهند فرو گذار نکردم بهمه جا رفتم و کتاب را نیافتم تا عاقبت به هیکل عبدالشمس (؟) رسیدم، آن هیکلی که اسقلا بیوس از برای خویش بنا کرده بود، آنجا زاهدی خدایرست و از دنیا گذشته و صاحب دانشی بلند و فهمی تیز یافتم، با او لطف و نرمی بکار بردم و اذن خواستم که نزد او فرود آییم، و حیلت بکار بردم تا اجازت داد نسخه هائی را که در معبد نهاده بودند ببینم. در میان آنها آن را که می جستم یافتم، بیرون آمدم و آهنگ حضرت کردم و بترجمه کردن آن از زبان سریانی به زبان رومی، و سپس از رومی بلسان عربی شروع کردم.

کتاب در ده مقاله است، مقاله اول در انواع ملوک، مقاله سوم در صورت عدل، مقاله نهم در سیاست حروب، مقاله دهم در علوم خفیه و طلسمات و اسرار نجوم و دستور معلوم کردن غالب و مغلوب از روی حروف ابجد، و سه صفحه ای طلسمات بحروف و اشارات مرموز. نسخه ایست از قرن ششم هجری ظاهراً، بخط نسخ خوب، در ۴ ورق بقطع وزیری متوسط و بواسطه قدمتی که داشت فیلم آن گرفته شد.

از يك ترجمه فارسی این سرالاسرار هم نسخه ای در کتابخانه اونیورسیتته در شهر استانبول بنشان ف ۱۰۶۱ موجود است: سپاس بی قیاس خالق را... خرد جانور به ز مردم ندید که مردم تواند بیزدان رسید. این در رقلاید مستخرج و مستنبط است از منبع حکمت الحکیم الرئیس ارسطاطالینس که بر مثال قطرات نیسانی در صدف گوش ملک اعظم اسکندر ذی القرنین ریخته است... آن عذار آرای عربی نژاد را لباس دیبای زیبای عجمی پوشانیده... ۳۱ ورق است و از اواسط قرن نهم. نام مترجم و زمان او در این نسخه نیامده است.

نسخه دیگری از همین ترجمه در کتابخانه بریتیش میوزیوم در لندن دیده ام در دنبال اصل عربی آن در نسخه خطی بنشان Or. 6421 که ظاهراً در قرن دهم هجری کتابت شده است.

### ۱۱ = ارسطو و اسکندر

در جنگ متعلق به کتابخانه عمومی انقره نمره 0.324 مورخ ۷۲۲ بخط غازی بن



علی بن قتلخ الجوبانی از ورق ۱۴۸ آ تا ۱۵۰ آ سؤالات حکمتی که اسکندر از ارسطو کرده و جوابها که او داده است آمده است: پرسید که جوهر چیست گفت آنچه بذات خویش باشد گفت عرض چیست گفت . . .  
انتهای: گفت ابتداء حال چه بود گفت اول خالق و آخر خالق.

## ۱۲ = حکم و منشآت و غیره

مجموعه نمره ۳۶۲۸ کتبخانه اسعدافندی

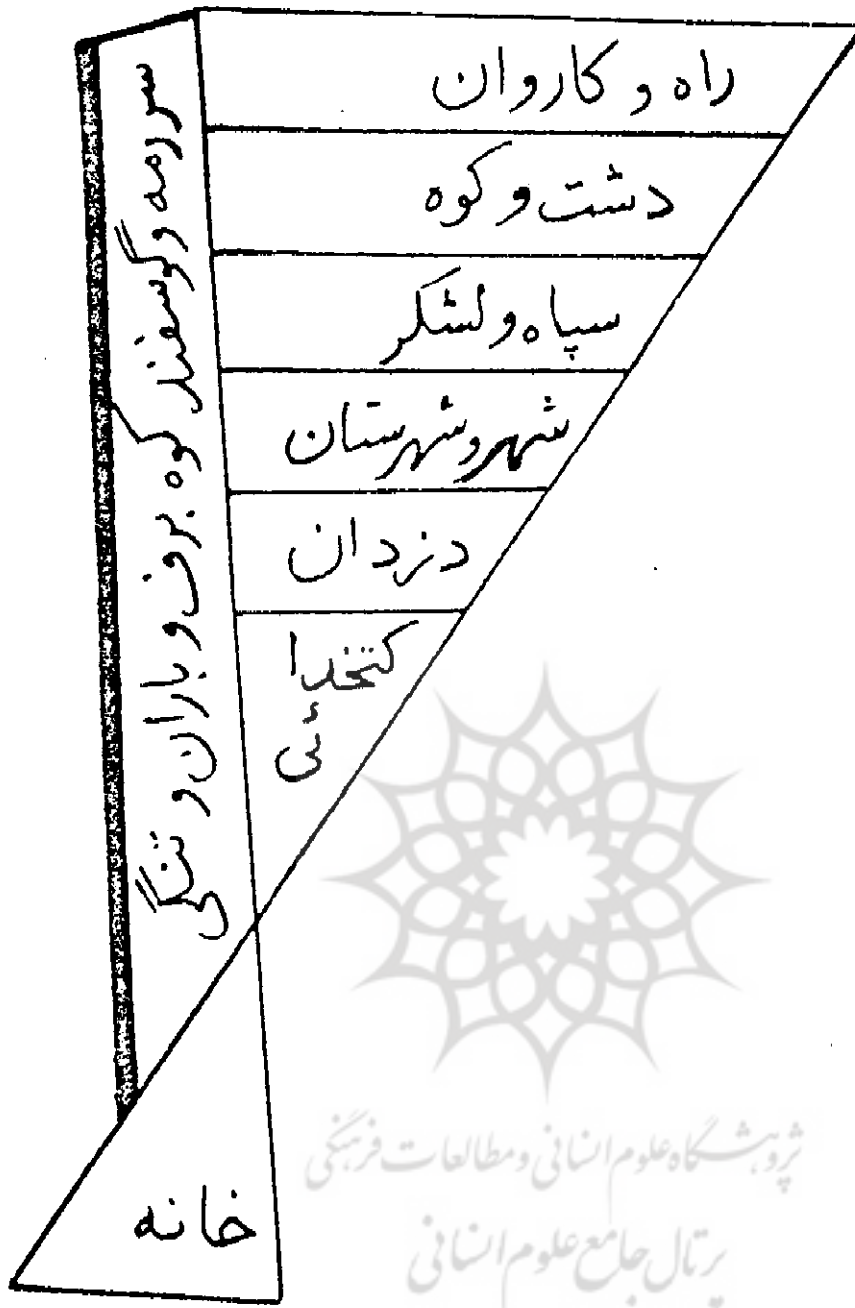
در ۱۴۳ ورق بقطع وزیرى کوچک متعلق بحدود نهصدتا هزار هجرى بخط نستعلیق و دیوانى متوسط .

آ) کتاب جواهر الکلام فی محاسن النظام، عربی.  
الحمد لله الذی حقّ حمده . . . نجمع هذه اللطيفة العجيبة من الفاظ (کذا) البديعة علی سبیل التذکرة وسمّاها جواهر الکلام. در سیزده فصل است از سخنان افلاطون و سقراط و غیر ایشان در همه موضوع مثل مدح موت و حسن خلق و ذم زنان و کتمان سر، باب دوازدهم آن کلام بزرجمهر الحکیم، و باب سیزدهم الامثال المشهورة، ق ۱ تا ۷ آ - اسم این کتاب را در بر و کلّمین نیافتم.

ب) رسالة فی حدّ العقل، عربی.  
اما بعد حمد الله تعالى ناظم الشمّل بعد شتاته . . . فقد سئل بعض الحكماء عن حدّ العقل فقال الوقوف عند مقادير الاشياء قولاً وفعلاً، ق ۷ آ تا ۱۰ آ

ج) رسالة فی معرفة الاکتاف بفارسی.  
حکیمان گفته اند که شناختن شأنه کوسفند با علم نجوم برابر است . . . ق ۱۰ آ تا ۱۱ آ. در جمیع دیگر نیز این رساله کتف بینی هست، من جمله در مجموعه کوپرولو ۱۵۸۹ که بعد از اینها و صف خواهم کرد.

د) الرسالة المنسوبة الى الکتدی. هذه النسخة رسالة كتبها ابو يوسف يعقوب



ابن اسحق الکندي  
رحمه الله في تحرير  
وقت يرجي فيه اجابة  
الدعاء ، ١١٠ ب تا ١٣٨ آ  
(٥) اخبار معن بن  
زائدة وصفه سخائه  
وسماحته ١٣٨ آ تا ١٥٨ آ  
(٥) كتاب ارسله  
جالينوس الى عيسى بن  
مريم في صحبة ابن  
اخيه قولوس : يا طبيب  
التفوس ونبي الله ربما  
عجز المريض عن خدمة  
الطبيب بسبب عوارض  
جسمانية ، وقد بعثت

اليك بعضي ، هو قولوس ، لتأذّب نفسه بالآداب النبوية . فلما دخل قولوس على عيسى  
اكرمه وصار من جملة الخوازيين ، وكتب عيسى عليه السلام الى جالينوس : يا من أنصف  
من عملك انت صحيح والصحيح لا يحتاج الى الطبيب الا في حفظ صحته والمسافة  
لا تحجب التفوس ، ق ١٥ آ

(٦) حكايت ابو العباس مأمون خوارزمشاه و وزير فاضل حكيم و حكماء اقاليم ،  
بقارسی . قصه ابو الحسن احمد بن محمد التهلي و جمع شدن علما و حكما چون  
ابو علي سینا و ابو سهل مسیحی و ابو الخیر خمار و ابوریحان بیرونی و ابونص عا .

برادرزاده خوارزمشاه، و آمدن خواجه حسین بن علی میکال بر سالت از جانب سلطان محمود و خواستن این حکما. ابن سینا و ابوسهل مسیحی فرار کردند (ابن سینا از خراسان هم وقتی فرار کرد و بخوارزم رفت که ترکان، سبکتگین و محمود، بر آنجا مسلط شدند). سلطان بفرموده صورت او (ابوعلی) بر کاغذ نقش گردد (؟) و نقاشان را بفرمود تا چهل صورت بر مثال آن صورت بگردند، باطراف فرستاد و از اصحاب اطراف درخواست که مردیست بدین صورت او را ابوعلی سینا گویند... ق ۱۵ آ تا ۱۷ آ

ح) نامه اسکندر ذوالقرنین بحکیم بزرگ ارسطاطاليس يونانی. ابن المقفع این نامه را جواب آن را ترجمه کرده بود بتازی و ادیب مختار زوزنی ترجمه کرد بیارسی، ق ۱۷ آ تا ۱۹ ب.

من این مجموعه را فقط بخاطر این نامه و منشآت که بعد ازین خواهد آمد وصف کردم. در نامه تنسر (چاپ اینجانب ص ۲) ذکر این مکاتبه مابین اسکندرز و ارسطو آمده است، و در بعضی از نسخ تاریخ طبرستان متن ملخص آن دو نامه عبری نیز آمده بوده است. ترجمه عربی کامل آن دو نامه در مجموعه سابق الذکر (ایاصوفیه ۴۲۶۰) نقل شده است، و اینجا ترجمه فارسی از روی آن ترجمه عربی نقل شده است. از انشای دیوانی رسمی در دربار سلجوقیان نمونه بسیار خوبست، ولی بامتن عربی چندان مطابقتی ندارد. شاید بعدها وقتی این متن و ترجمه را بچاپ برسانم. و اما ادیب مختار زوزنی معاصر نظام الملک و ملکشاه بوده است و بنام کمال الملک ابو جعفر محمد بن احمد در راحة الصدور و دمیة القصر باخرزی و مقدمه دیوان معزی بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی مذکور است.

### ی) مکاتیب فارسی و عربی

ق ۱۹ ب من انشاء دولانا شمس الدین خالد التمر قندی.

۲۰ آ فی جوابه من انشاء مهذب الدین الیزدی.

۲۲ ب کتب فی جوابه ابن <sup>(کندا)</sup> خالد التمر قندی.

۲۳ ب من انشاء صدرالدین عبداللطیف خجندی، چند خطبه .  
 ۲۵ ب کتاب کتبه عمیدالدین ابوغانم اسعد بن نصر الفارسی الی المولی فیخرالدین  
 محمد بن عمر الرازی .

۲۷ آ الجواب الصادر عن الحضرة الفخرية

۲۷ ب ایضاً از عمید اسعد .

این عمیدالدین اسعد وزیر اتابک سعد بن زنگی بوده و کنیه او درمآخذ دیگر  
 ابوالمظفر و ابونصرو نسبت او ابزری یا افزری آمده است. از مکاتیب فارسی او نسخه‌ای  
 خطی متعلق بقرن هفتم هجری در هراچی در لندن فروخته شد و بنده عکسی از آن  
 گرفتم و مرحوم علامه قزوینی هم از روی آن عکس از برای خود عکسی برداشتند.  
 برای ترجمه احوال او به شدت الازار (حواشی صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶ و نیز از ص ۵۱۷ تا ۵۲۷) .  
 رجوع شود .

۲۸ ب نامه غزالی بفخر الملک .

۳۰ ب نامه غزالی در جواب احمد بن نظام الملک .

۳۲ ب نامه صاحب شمس الدین (جوینی) بصاحب وجیه الدین حین کان محبوساً

۳۴ ب ایضاً من انشائه

۳۵ ب من انشاء نصیر الدین الی الاستاذ مهذب الدین الیزدی

۳۶ ب مراسله مهذب الدین و عزیز الدین بن عبدیل بیکدیگر

یا) حکومتهای امیر المؤمنین علی عليه السلام ، ق ۴۰ آ

یب) کتاب یواقیت المواقیت ثعالبی نیشابوری که برای الامیر الجلیل صاحب  
 الجیش (نصر بن ناصر الدین) تألیف شده است ، ۴۹ آ : ولم أسبق الی جمعه و ابتداء  
 وضعه، و شاهدی علی دعوائی خزانه کتبه و هی ام العقر و الفرد ، و معدن الملح و الطرف  
 . . . . و ان العبد بانصر سهل بن المرزبان و هو حلیف الکتب و الیفها و ابن بجدتها . . . لم یقع  
 عینیه علی شبهه و طالما اقترح علی الزمان (؟) أن یتفق لاحدنا تألیفه فافتتحته بنیسا بور  
 و نظرفیه بجرجان و تنصفته بالجرجانیة و استتمته بغزنة . . . .

مدح و ذم اشیا و حالات مختلف است و فهرست موضوعاتی را که مورد مدح و

نم شده است پس از مقدمه داده است. کتاب بطبع هم رسیده است. در انتها (ورق ۹۵ آ) تاریخ ۷۵۵ دارد که باید تاریخ نسخه منقول عنها بوده باشد.

یج) رساله سعدالدین نطنزی در سؤال از مولانا شیخ سعدی در فرق میان عقل و عشق، و جواب آن، ۹۷ آ

ید) کتاب فی النوروز، ۹۷ آ - بقدر دو صفحه ونیم از ابتدای نوروز نامه است: این کتابیست که تألیف کرده آمد در کشف حقیقت نوروز

یه) رساله خلافت نامه الهی، ۱۰۰ ب تا ۱۴۳ ب  
سپاس و ستایش بی حد و عدّ حضرتی را سزد... از حضرت اشارت رسید که باید که در شان عدل و تدبیر ملک کتابی ساخته شود [آنچه] از آئین پادشاهی در بایست باشد آورده آید... مشتمل بر دو مقدمه خواهد بود و دو مقاله و خانمهای...

از نصیحة الملوك غزالی و کلیله بهرامشاهی بسیار استفاده کرده و خیلی از حکایات آن مختصر حکایاتیست که بتفصیل در سیاستنامه نظام الملک آمده است. حکایتی نیز از امین الدین کازرونی که وزیر دکه (تکله) بود و حکایتی از شیخ کبیر (ابن خفیف) دارد و بقصیده‌ای ختم میشود به مطلع: تمام شد سخن عدل و شرح داد گری...

نسخه دیگری از آن در مجموعه کویبرولو ۱۵۸۹ موجود است بتاریخ ۷۵۳، و غیر ازین نیز نسخه از آن دیده‌ام و گویا مؤلف آن را یافته باشم ولی در حال تحریر دسترس بیادداشتهای دیگر نداشتم.

بمناسبت مکانیسی از ارسطو و اسکندر که توصیف آنها سابقاً گذشت این کلمه را نیز در اینجا بیفزایم که در مقابسات ابوحنیان توحیدی (ص ۳۶۳) نامه اسکندر بارسطو در باب عجایبی که در سفر هند دیدن نقل شده است.

انقره، آذرماه ۱۳۳۹

مجتبی مینوی